

با آوری های ادبی
رمانیستیک است که آن رسنی، مفرغ، شرف، مال، ...
در این آرد دارد از روشنی و سلامت بیان و ...

زبان شیرین و ...
رمانیستیک ...
باور اداری ...
رمانیستیک ...
و ادب ...
تهدید ...

آریانا

شماره دهم اول عقرب ۱۳۲۷ سال ششم

پیان آوریهای ادبی

زبانیکه بیهمی بدان ناز پنج اوست و منهاج اسراج و مشاهدات خود را بیان نکرده و ...
و فردوسی در آن حماسه گفت و سعیدی کلهای رنگین حکمت و معانی را با اندر (ن لایح)
گلستان طراوتناک و زیبا بهم آید زبان پارسی است که مردم آنرا بشیرینی
همچون شکریندارند و سخن شناسان از بوستان ادبیات آن کلهای زیبایی فرو چینند.
این زبان فرم است که زبان نویسنده کی و سخن سرانی است و کتابها در آن
نوشته اند، و الا کمون بان در وجه تضج و یختکی رسیده است که آداب مخصوص
نویسندگی دارد و در آلهای زیبا نویسی و شیوایی گفتار و نوشتن در آن معین شده است
اگر اما کمون باین زبان چیزی مینویسیم و مافی الضمیر خود را بر صفحه
کاغذ می آوریم باید آداب و شیوه های نگارش و گفتار آنرا مراعات
کنیم و آنچه می نویسیم بایستی با اصول زبان برآ بر باشد تا خواننده گان
بسهولت استقادت کنند.
امروز ما ضرورت داریم که باین زبان موضوعهای مختلف علمی ادبی
تاریخی و اجتماعی را بنویسیم و ذخایر گرانبهای علوم و معارف جدید را اندرین
زبان فراهم آوریم ولی این کار باید در نهایت احتیاط انجام گردد
و نویسندگانی که از ذخایر علمی دنیای جدید بی بهره ای دارند اگر آنرا بر زبان
خود می نویسند باید آداب و قواعد نویسنده کی را که از گذشته گان پارت

برده ایم، حفظ نکنند. و در کمال دقت و ژرف بینی آن سلامت و زیبایی
و شیرینی باستانی زبان را زکهد آرند.

امروز نویسندگان ما باین دو نقطه مهم مواجهند و از بنبرو موقف گمنونی
نویسندگی زبان پارسی نهایت مهم و درخور هر گونه توجه و احتیاط است. برخی
از بدعت های زشت ادبی، اکنون در نوشته های ما دیده می شود؛ که بسلا شبهت

آن زبان شیرین را بسوی تلخی و رکاکت و عدم نعت و سلامت می برود؛

و اگر بدین و تیره این بدعتهای رکیک را قبول کنیم، باید بعد از مدتی این زبان
شیرین را در کمال خفت و رسوائی از دست دهیم، و این و بدعت اسلاف را پدید رود
گوئیم من اندرین مقالت و گفتارهای دیگر کوشش می-کنم، تا برخی

از بدعت های زشت گمنونی را بطور باد آورده های دوستانه (بنام حفظ تو امینیس

زبان) بخوانند. کسان محترم مجله تقدیم دارم و امید دارم این تمنای دوستانه

را به نیکی و وسعت صدر پذیرند، و اگر انتقادی باشد نیز بچند تن از آشنایان

روشنی بیان از دست می رود؛

یکی از آشنایان که سالها شهنامه خوانده، و با سلامت زبان فردوسی را

آشناست، از سادگی و شیوائی بیان منهاج سراج و سعدی و دیگر استادان ادب اشتهار

پارسی حظ می برد، و وجد میکند؛ و روزی یکی از نشرات جدید فرزندان بیهقی

و منهاج سراج را پیش آورد، و همی گفت این کدام زبانست؟ منهم آن کتاب

را گرفتم، و سرا پاورقی زدم، اندر پاسخ وی گفتم: «زبان پارسی است»

این مرد که پارسی را از روی آثار اساتید آموخته بود گفتی: این همان زبان نیست

که فردوسی بدان شهنامه سرود، و بیهقی نشری چون آب روان در آن نوشت

و سعدی و دیگران بدان زیبایی و شیوائی، در آن کتابها نوشتند، این مرد پیشه طبابت

دارد و با مبادی علوم می-که امروز ساینس گوئیم، نیک آشناست، بنا بر آن بخو دحق

میدهد که مباحث طبی و فنی را خوب بفهمد، و حتی برخی از ابجاث را انتقاد کند، وی

از آن کتاب جمله های ذیل را بطور شاهد و دلیل برون آورد و گفت: درین

بر زبان بیهقی و فردوسی که بچنین لغت و تیره کی آلاید؟! این کتاب را

این کتاب که برای ارتقای سلویه معلومات با سوادان وطن چاپ شده است

بجای در پستی از موارد، از روشنی و سلامت بیان عاری بود، و در بقم آمد که سخن
 بارخ و زبان شیرین را، بصرف بون و سعی زیاد، بچشمین ابهام و انقلا آلوده نماید، و
 جمله باور و آرزید، سطرهای چند بطور نمونه از آن کتاب همی چینیم، تا شما هم بخوانید
 و از آن و انصاف دهید، که نویسندگان محترم ما میراث بیبھی و سعیدی را با کجایی اند؟
 بیان در ص ۴۲ ج ۱- مجت وراثت، مندرک چنین ارائه نموده که در محصولی، که با انصالب
 عمد عناصر نوه، که حامل جوهر وراثت موهوم به ذکر و موزوم است، بعمل می آید
 و از او صافی که از مادر و پدر منتقل میگردد، قسمتی بطور حل کم و قسمت دیگری
 بطور مقلوب انتقال مینماید... «در یکن جمله کلمات «در محصولی»
 دیدن آقا، بعمل می آید، قابل غور است، نسبت به آنچه در کتابها آمده است»

در جلد دوم همان کتاب ص ۳۰۸ مجت آستیو پاتی: بدن انسان که یک
 عضویت جاندار است، با یکدیگر اوصاف حیاتی، مجهز بوده می تواند خود را خردا بیهوا
 و تشوشت خویش را اثر میم و تعدیل نموده، حتی با یک قوه میخانیکی بودن و پادتر
 از اندازه طبیعی همه و قتش در وقایع و حالاتی که به آن تشوشت و عدم انتظام
 رخ میدهد میتواند این گونه عدم انتظام و تشوشت را جلو گیری و دفع کرده
 و وظیفه حیاتی و طبیعی خود را تکمیل و تعدیل کند. بدن انسان در انتقال

و تکلیف درین سطور کلمات مشوش و مبهم از جملاتی «تد» میتوانند، قابل غور است، این
 کلام این دو نمونه را از مباحث علمی برادرانم، که نگارش آن طبیعاً مشکل است
 اکنون یک موضع سرسری و آسان (آشپزی) را مطالعه میکنیم و بطور ذیل
 را بطور نمونه ابهام و اغلاق می آوریم: بدن انسان در انتقال
 ص ۳۷۸ ج ۱- همان کتاب: «ادبیات» از کشف اتفاقی مزه ها و چاشنی ها افسانه های
 زیادی ذکر میکنند مثلاً مضاد اثر فراموش شدن یک پارچه گوشت در قربانگاه
 با نجات ماهی از در گرفتن نباتات بحری و با سبک ساختن نان در اثر بر داشتن قدری
 خمیر از آن مزه ها و چاشنی های جدیدی بروی کار آورده شد...
 این مضمون شاید مانند مضامین دیگر ترجمه باشد ولی در کشف اتفاقی چاشنی ها
 که مثلاً سه کلاه فوق را فهمیده، نتوانیم که مثلاً نجات ماهی از در گرفتن
 نباتات بحری (!) چگونه علت کشف چاشنی مؤکد و... است که در...

برده اند. حفظ کنند و در کمال دقت و ژرف بینی آن علامت و ریاضیاتی
 اینگونه کتابها که در دنیا بکثرت وجود دارند و همواره بر برای ارتقای بشوید و معلومات
 عامه نشر می شود بایستی بزبان نوشته آید که طبقه عموم باصوادان وطن از آن
 بهره‌مندی برداشته بتوانند و ملاد کتور آنرا آکسفوردهای علمانی را در کتب السنه
 خارجی مطالعه کرده می‌توانند بدان گونه نوشته‌های مختلفه کیازی بخوانند داشت.
 ابهام پیچیدگی انغلاق از عذوب بزرگ نویسنده کی است نوشته‌های ما اگر
 بدین تعلت و کرانی به عوام عرض کرد چه استفادتی از آن خواهند کرد؟ مشکه
 یکی از باصوادان و حتی مرتطمق گفته بشوم بمشکل بنظر این پیچیدگی که
 می‌رسم چه؟ تاملات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات و کلمات
 آشنا را حال اینست وای بر نا آشنا

حذف افعال و روابط:

در نشر کتب فنی برخلاف رویه قدما و اصول مجاورت مردم بدعتی رایج شده است
 که مخالف روح زبان پارسی است. حذف افعال و روابط از بیابان جمله و آوردن آن تحت حکم و فعل جمله آخر
 ما را مبهم ساخته است باین معنی که چند مبتدا را بیک خبر مربوط میسازیم
 مانند این نمونه: امروز متعلمین مکتب در میدان سپورت حاضر و بعد از اجتماع
 مزایای سپورت به بازی آغاز کردند. «آقای ...» از کابل حرکت -
 و ساعت ۱۲ روزیقرانی مواصلت نمود.» که در جمله اول از جمله اول حذف
 درین جمله‌ها بعد از کلمات حاضر حرکت افعال (شدند - کرد) محذوف
 است که گاهی چندین جمله را بدین سیاق پی هم می آورند و این ایجاز مخل
 طراوت حقیقی زبان و شیرینی بیان را از بین می برد مخصوصا در مواضعی که
 متعلقات جمله زیاد باشد فهمیدن کلام زابر خواننده دشوار گردد مانند این
 جمله: «آبیکه از مواد خارجی خالی و صفات باکی و لطافت و عدم تغییر لون و مزه
 اصلی و طبیعی را احاطه و بوی آن دارای کیفیت طبیعی یعنی تمام خواص آن نورمال
 و موافق موالاتین فیزیک و با املاح و مواد زمینی و فضلات مخلوط نشده
 آتامیدن، آن برای انسان در حین سرور و لذت باندازه کفایتی بهتر است.»
 این گونه جملات را که متعلقات زیاد داشته باشد برای سهولت تناول نمیتوان

بچند جمله کوتاه تقسیم کرد تا هم مقصد روشن گردد و هم خواننده بیک بار خواندن بدرك مفاهیم آن نایل آید آئین نوشته های قدماء چنین بود که جمله ها را کوتاه می آوردند و افعال و احکام هر جمله را مربوط به آن می نوشتند و از آوزدن افعال مکرر در اواخر جملات عاری نداشتند و آنرا عیب نمی شمردند. بنابراین سهولت و سلاست و روشنی و سلامت بیان همواره رعایت میشد و خواننده بدون عسرت و مشقت بمقصد نویسنده پی میبرد و نیازی نمی افتاد که جمله ها را مکرر خواند و برای درك مقصد شواری و سرگردانی بیند.

برای نمونه از نثر گذشتگان سطری چند می آورم که از آن کوتاهی جملات پدیدار است و جمله را به فعل و خبر خود ختم کرده است.

از امیر سبکتگین مدتی به تشاپور بیود تا کار امیر محمود راست شد پس سوی هرات باز گشت و بوعلی سیمجور میخواست که از کرگان سوی پارس و کرمان رود و ولایت بگیرد که هوای کرگان بد بود ترسید که وی را آن رسد که تاش را رسید آنکه آنجا گذشته شد و خود کرده را در زمان نیست. (تاریخ بیهقی)

گذشتگان مانه تنها و قایم و تاریخ را سلیس و شیرین می نوشتند بلکه اگر بمطالاب علمی و مشکل فلسفی هم دست میزدند در بیان شان همان طراوت و شگفتگی و ثقت الهیچه پدیدار بود مثلاً باول بیاید دانست که آفریدگار ما که حکمت وی داند و مردم دانشجویمان را از آن اندکی آگاهی داده است چهار کوهر اصل که اندزین عالم زیر آسمانست بیافرید یکی آتش و یکی هوا و یکی آب و یکی خاک تا از ایشان بکما بیش آمیزشی چیزهای دیگر آفرینند. معتدل آمیزشی ازین چهاران مردم بود و مردم را از کرد آمدن سه چیز آفرید یکی تن که وی را بقازی بدن خوانند و جسد و دیگر جان که وی را بقازی روح خوانند و حیوم روان که وی را نفس خوانند. . .

(کتاب رگ ابن سینا)

اکنون این بیان شیرین و عذب چون آب روان را در پهلوئی نوشته های کهنونی ما بگذارید و ببینید که ما زبان خود را بکدام سو می بریم؟ درینجا که این رویه تازیها بر نویسندگان پشتو هم اثری کرد و برخلاف

آداب و نقت بیان ، خبرها از پایان جملات بپشتو نیز حذف می کنند مثلاً

... له کابله قندهار ته حرکت - اویر لاری ئی غرمه دمقر
به هوتل کی تپره کړې - ماښام قندهار ته ورسېدی ... که بایستی این
جمله هارا موافق روح زبان چنین نوشت : " نین ... له کابله قندهار ته
حرکت وکړی ، اویر لاری ئی غرمه دمقر به هوتل کی تپره کړی ، ماښام
قندهار ته ورسېدی ... زیرا جمله هی معلق ودم پریده نه در ادب پارسی
زیباست و نه در پشتو .
استعمال لغات خود ساخته :

در نوشته های ما گاهی لغات خود ساخته و غلط نیز استعمال میشود ، خواه
آن لغات عربی باشد ، یا پارسی در حقیقت لغات و کلمات و تعابیر زبان پارسی بمنزله
نوامیس ادبی این زبانست ، که از گذشتگان فزیده کتابت یا محاورت بما
رسیده و نمیتوانیم بر خلاف روح ادبی و ساختمان حقیقی آن تعابیر و اصطلاحات
و کلمات را در موارد غیر ضروری استعمال کنیم .
اگر لغات عربی را در نوشته های خود می آوریم ، این باید از رویه و سنت
اسلاف دوری نجوئیم . من بطور مثال ، کلمات و تعابیر ذیل را می آورم :
(آذان) : در لغت عربی جمع آذن یعنی گوش است ، و الف آن محدود
میباشد ، ولی آذان بفتح اول بمعنی اعلام و جبر دادن است . در بسکی از آثار
علمی آذان بمعنی دوم را در ردیف الف ممدوده آورده اند ، و آنرا (آذان)
شمرده اند . حال آنکه صورت و معنی هر دو کلمه فرقی دارد باز نمیتوان
آذان (اعلام) را بطور آذان (گوشها) در ردیف الف ممدوده قرار داد ، اگر
مدالف را غلط طبع بشماریم ، آوردن آن در ردیف الف ممدوده به هیچ صورت
روانست .

(مبادله) : برخی از نویسندگان آنرا بعوض (مبادله) مصدر عربی
می آورند ، و این سهویست عظیم ، زیرا صورت حقیقی آن مبادله از باب مفاعله
است ، اگر آنرا به باب تفاعل یا تفاعل ببریم ، تبادل و تبدیل میگردد ، و تبادل

چیزی است که در خود زبان عرب نیامده و استعمال آن ناشی از بی‌علمی است.

(تنقید) : از ماده مجرد نقد در زبان عربی باب تفعیل نیامده بنا بر آن تنقید و مشتقات محدث آن منقد و غیره صحیح نیست البته انتقال باب انفعال و مشتقات آن درست است و قواعد زبان عرب نیز اجازت استعمال آنرا میدهد.

(کار دیگر) : از تراکیب مصطلح زبان پارسی است و ریشه این تعبیر از زبان پهلوی پیارسی دری آمده در یکی از آثار پهلوی که (خسرو و کوراذان و ریدک) نام دارد این کلمه هر که به معنی مجامعت آمده است که بهمین معنی بر زبان پارسی نیز انتقال کرد و آنجا که حافظ شیرازی گفت :
(چون بخلوت میرود آن کار دیگر میکنند) نیز مقصود همان معنی قدیم بوده است!

اکثون که نویسنده گان در خبیر هامیمو بسند 'قلانی' بکار دیگر زیر نظر گرفته شده از آداب زبان و آداب معاشرت دور است و بایستی از استعمال ناچایز آن پرهیزیم.

(صحت نامه) : گاهی گویند که زبان 'بک' اصطلاح را به مفهوم معینی مخصوص میگردانند که استعمال آن در موارد دیگر روا نیست. بک اصطلاح فنی و علمی را که در زبان قبول میگردد و به مرور زمان روانی و پختگی پیدا میکنند در همان مورد معین استعمال باید کرد. صحت نامه در اصطلاحات زبان پارسی سرودست در موسیقی در صورتیکه گذشتگان مابین اصطلاح فنی را قبول کردند و روانی دادند و در اصطلاحات زبان داخل گردیدند اکنون بایستی آن را در موارد دیگر از قبیل بدید کردن و سبوح جاهلی کتاب و غیره استعمال کرد زیرا این کار بک نوع خلط ادبی را بار میدهد که کارنو آموزان را مشکل می سازد.

طوالت بی مورد :-

ایجاز و کوتاهی از صفات اساسی و پسندیده کلام است مقصود را بصراحت و روشنی اندر کلمات کوتاه بیان باید کرد جائیکه بک کلمه مقصد چندین الفاظ و کلمات را دربر بگیرد. نباید بطوالت بيمورد گرائید.

لایینی را بدان سبب فصیح ترین زبا نهی جهان شمرده اند که در آن مقصود را بکوتاه ترین کلمات و عبارات ادا توان کرد.

از بدعت های ادبی قرون اخیر است که عبارات را بدرا زامی بریم 'واژ کوتاهی' میگردانیم مثلاً میگوئیم : فلان کار را بمورد اجراء و عمل گذاشت

در حالی که بعوض سه و چهار کلمه ' تنها به (کرد) مقصد ادامی شود .
 باینکه میگوئیم : اقدام مقتضی بعمل آورد - یا مورد تعقیب قرار داد ' با اطلاع
 حاصل نمود ' یا خریداری کرد ' یا حضور بهم رسانید ' یا عرض وجود نمود .
 حال آنکه میتوان بعوض جمله اول اقدام مقتضی کرد و بعوض دوم : تعقیب کرد و بعوض
 سوم : مطلع گشت - و بعوض چهارم : خرید و بجای پنجم حاضر شد و بجای ششم : پدید گشت
 گفت . گاهی تعابیر بیگانه را بزبان خود می آوریم و آنرا عیناً ترجمه میکنیم
 مثلاً می نویسیم : زول مهمی را بازی کرد . حال آنکه در خود زبان برای این مقصد
 تعبیری می توان یافت و نباید با رسی شیرین را باینگونه تعابیر نامعلا تم و مستکره آورد .
 علیه وله :

تعابیر عجیبی از این دو کلمه عربی ساخته ایم و ترا کتب شتی از این
 پرداخته ایم . مثلاً میگوئیم : بر علیه مرض مبارزه کرد - یا بر له فلان گفت
 این ترا کتب محدث از محصولات ادبی عصر جدید است و شاید در ترا کتب ساخته باشند .
 دقت کنید که چه معانی مضحکی دارد ؟ علیه (برو) بر علیه (بر او) - له (او را)
 بر له (بر او را) یعنی چه ؟ این کلمات عربی و حروف پارسی را بهم شکفت ربطی
 داده اند حال آنکه در خود زبان برای همین مقاصد تعابیر شیرین و فصیحی موجود بود
 و نیازی نداشتیم که چنین ترا کتب زشت و نازیبا را بنیا فریم .
 مطالبه :

از ماده مجرد (طلب - خواستن) باب مفاعله است که اشتراك طرفین از آن
 خاصیت های همین باب است در زبان تلاوی و بیارسی معنی آن از یکدیگر
 خواستن است که اشتراك مساوی فاعل و مفعول را در فعل خواستن تعارض میدهد
 همین طور است (مکالمه) بایکدیگر کپ زدن - (مکالمه) بر یکدیگر
 بزرگی جستن (مخاطبه) به یکدیگر خبر رسانیدن و همچنین است مفاهمه ' مصادمه
 مجادله و غیره مصادر این باب .

اکنون مامی نویسیم : احمد از محمود حقوق خود را مطالبه کرد ، در صورتیکه
 تنها خواستن از طرف احمد است ، استعمال مصدر مطالبه غلط خواهد بود . و اگر
 محمود هم حق را از احمد میخواهد پس (مطالبه) درست است همچنین اگر بعوض
 تعبیر مر کب (طلب کرد) تنها (خواست) بگوئیم بهتر و کوتاه تر است .
 عبدالحی حبیبی